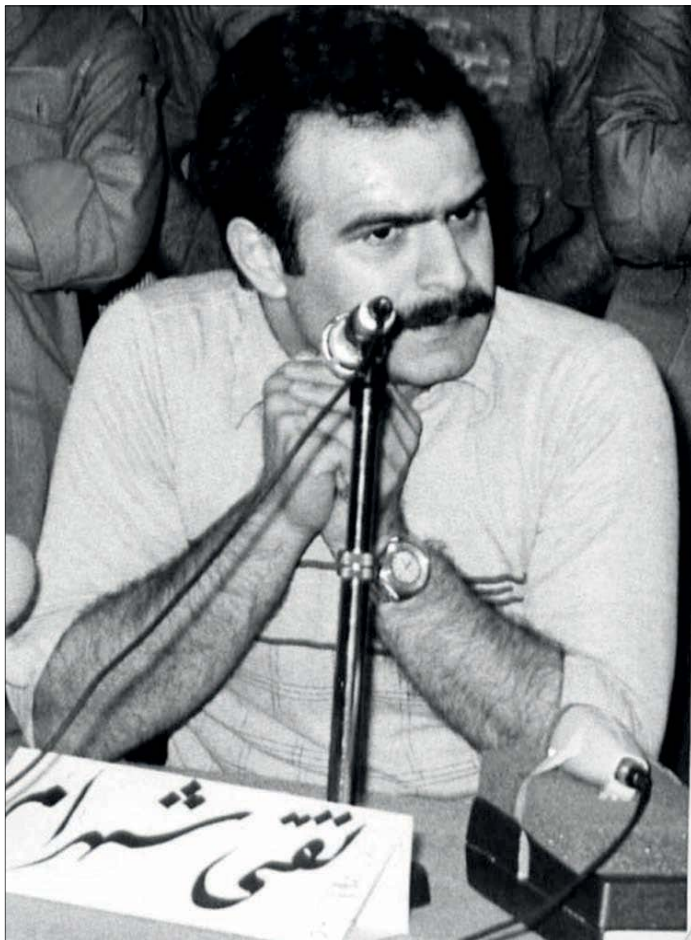


ترور به طور صریح از شریف واقفی و صمدیه لباف خواستند انبارك سلاح‌ها را تحویل دهند که آنها جواب منفی دادند و به خصوص تاکید داشتند چون در روند تداوم راه حنیف نژاد گام برمی‌دارند، این حق آنهاست که سلاح‌ها نزدشان باشد.» طبق قراری که از طریق لیلا زمردیان به شریف واقفی ابلاغ شد، وحید افراخته و او در ساعت چهار بعدازظهر ۱۶ اردیبهشت ۵۴ در سه‌راه بوذر جمهری نو (تقاطع ۱۵ خرداد فعلی و خیابان ری) یکدیگر را می‌دیدند تا ظاهراً مذاکراتشان ادامه پیدا کند. از قبل، محسن خاموشی و حسین سیاه‌کلاه در کوچه ادیب‌الممالک بودند و مترصد فرصت بودند تا ورود وحید و شریف واقفی را منیژه اشرف‌زاده کرمانی علامت بدهد. طبق برنامه، لیلا بدون آن‌که از قصد تصفیه مطلع باشد او را تا محل ملاقاتش با وحید همراهی کرد و جدا شد. ظاهراً قرار بود در این ملاقات حرف‌ها زده شود و وحید احتمالاً موافقت سازمان را به مجید اعلام کند. وحید وی را به سمت ادیب برد و منیژه هم علامت داد. زمانی که وحید و مجید به کوچه محل استقرار رسیدند که از آن عبور کنند، حسین سیاه‌کلاه از پشت يك گلوله به سر شریف واقفی شلیک کرد و بلافاصله وحید گلوله‌ای را از جلو به سینه او شلیک کرد. جسد به سرعت در صندوق عقب خودرویی که از قبل آماده شده بود، قرار گرفت و وحید و دو عضو دیگر با رانندگی خاموشی به سمت بیابان‌های مسگرآباد حرکت کردند. در مقصد به وسیله خاموشی و سیاه‌کلاه، شکم شریف واقفی پاره شد و در آن محلول بنزین با کلرات و شکر ریختند و آن را آتش زدند؛ پس از سوزاندن جسد آن را قطعه قطعه و در چند نقطه دفن کردند تا شناسایی نشود. در این حادثه دست سیاه‌کلاه مقداری سوخت که در نتیجه نتوانست در برنامه بعدی (ترور صمدیه لباف) که قرار بود ساعت شش بعد از ظهر همان روز اجرا شود، شرکت کند.»

در این کتاب ابقا بر نام گذشته (سازمان مجاهدین خلق ایران) از سوی تقی شهرام این‌طور ذکر شده: «نخست آن‌که تا اعلام علنی تغییر ایدئولوژی خویش همچنان از آن پوشش بهره‌مند گردد و کماکان حمایت مالی و تدارکاتی را با خود داشته باشد و دیگر آن‌که بتواند مخالفان را سرکوب کند.» موج طغیان علیه مرکزیت به طور واقعی و باکارکرد ساختاری و تشکیلاتی از دوران جریان تغییر ایدئولوژی داده سر برآورد. جریان منتقد ضد مرکزیت از درون خود آن ساختار برخاست و ابتدا خود را «بخش مارکسیست - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران» نامید و سپس «سازمان مجاهدین خلق ایران - بخش منشعب» نامگذاری کرد و بعد عناوین محل نزاعی همچون «شورای مسؤولان» خود را مطرح کرد و دست آخر، ضمن پوست‌اندازی نهایی در قالب سازمان‌ها و گروه‌هایی موسوم به «پیکار»، «آرمان» و «نبرد» اعلام موجودیت کرد که «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» (تشکیلات بعدی اغلب مجاهدین مارکسیست شده) محل تجمع گروه شهرام بود.

یکی از شاهدان عینی که با کمیته همکاری داشته با مشاهده تقی شهرام در خیابان او را شناخته و به سرعت درصدد دستگیری وی برمی‌آید. پس از تشکیل دادگاه و رسیدگی به پرونده تقی شهرام و تجمیع شکایت شاکیان و محاکمه او سرانجام در دوم مرداد ۱۳۵۹ اعدام شد. در مرور این کتاب روایت مفصل بازداشت شهرام از زبان خودش آمده که برای پرهیز از طولانی شدن مطلب، توصیه می‌شود به کتاب مراجعه کنید. کتاب «تقی شهرام» که مرکز اسناد انقلاب اسلامی آن را منتشر کرده، اثری است که جدای جامعیت و اطلاعات بسیاری که دارد، خوشخوان و روان است که اتفاقات و اطلاعات را روی دور تند به خواننده منتقل می‌کند و او را از دالان تاریخ گذر می‌دهد. ]



را که با اندیشه التقاطی سازمان خو گرفته بودند یا اصولاً با اسلام سازمان مذهبی شده بودند، متزلزل‌تر کرد و آنها را آماده ساخت تا اسلام را در بستر کنار گذارند.»

«در آذر ۵۳ تقی شهرام مقاله‌ای نگاشت با عنوان «پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته‌تر سازیم» که به عنوان یکی از نشریات داخلی در سطح اعضا توزیع شد. در این نشریه یا مقاله با اشاره به مارکسیست شدن اکثر اعضای سازمان، دلایل این تغییر آورده شده بود. «مقاله پرچم» در واقع نخستین اعلان نیمه‌رسمی ایدئولوژی جدید در سطح سازمان بود و انتشار «بیانیه اعلام موضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران» در شهریور ۵۴ دومین مرحله و اعلان رسمی و علنی ارتداد بود. این مقاله، علاوه بر تبیین و توجیه دگردیسی اعتقادی و کنار گذاشتن مذهب، موقعیتی مناسب برای سرکوب رقیبان شهرام بود؛ در این مقاله از سپاسی آشتیانی به عنوان «اپورتونیست چپ سلطه‌طلب» و از شریف واقفی به مثابه بقایای گرایش‌های ایدئالیستی و ارتجاعی یاد شده بود.» در این کتاب به نقل از تقی شهرام، روایتی از دیدارش با آیت‌الله طالقانی و شرح تغییر ایدئولوژی سازمان آمده که به این شرح است: طرف نیم ساعت ماحرای تغییر ایدئولوژی را شرح دادم. در طول این مدت آقای طالقانی ساکت بود و حرفی نزد. وقتی حرف من تمام شد، با صدایی که آشکارا می‌لرزید، پرسید: «خب حالا اسم خودتان و سازمان را چه گذاشته‌اید؟» گفتم: هیچ، همان «سازمان مجاهدین خلق ایران»؛ که برافروخته شد و گفت: «شما حق نداشتین این کار را بکنین!»

مرکزیت سازمان در اسفند ۵۳ از طریق گزارش لیلا زمردیان، همسر مجید شریف واقفی که در ضمن تنها رابط وی با سازمان بود و ضمناً باید برای جریان مارکسیست شده جاسوسی می‌کرد، دریافت که شریف واقفی مسلح است. «طی چند تماس که در فروردین ۵۴ بین وحید افراخته (به نمایندگی از مرکزیت) با شریف واقفی و صمدیه لباف گرفته شد آنها صریحاً اظهار کردند دیگر نمی‌خواهند با سازمان کار کنند و تصمیم به جدایی گرفته‌اند. در آخرین تماس قبل از

## روایتی آزاد از کتاب

«تقی شهرام به روایت اسناد»

# «تقی قمیز» روی دور تند

به دلیل استفاده از کلمات قلمبه سلمیه و لفاظی در بحث‌ها به «تقی قمیز» مشهور شده بود؛ تقی شهرام! رتبه يك مقطع لیسانس را در رشته ریاضی در دانشگاه تهران گذراند

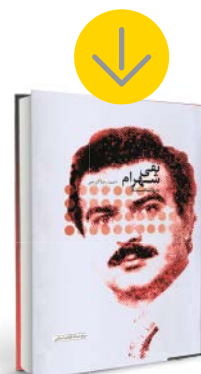
یونس فردوس

روزنامه‌نگار

و دوره فوق‌لیسانس را نیز در همین دانشگاه طی کرد. در خانواده مذهبی متولد نشد و آشنایی او با مذهب به دوران دانشگاه باز می‌گردد. در شهریور ۵۰ طی ضربه ساواک به سازمان بازداشت و به ده سال زندان محکوم شد. سپس او را به زندان ساری منتقل کردند. او در آنجا با ایجاد شك و شبهه در باورهای يك افسر زندان زمینه جذب او و فرار خودش را طرح‌ریزی کرد. طرح پرسش و معرفی کتاب و دعوت به تماشای نمایش‌های چپ زمینه بریدن ستوان احمدیان را فراهم کرد تا راحت‌تر بتواند با کمک او از زندان ساری فرار کند. تا جایی که احمدیان حین فرار یادداشتی در دفتر زندان از خود به جا گذاشت با این مضمون که «من ستوان یکم امیرحسین احمدیان از مزدوران امپریالیسم را سر بریدم و به خلق پیوستم». این فرار افتضاح بزرگی برای دستگاه امنیتی رژیم بود که سبب شد خلع درجه، زندانی و برکنار شدن مقامات شهریانی، ساواک و زندان ساری را در پی داشته باشد. در ادامه کمیته مشترک ضد خرابکاری عکس تقی شهرام را با قید مسلح بودن و عضویت در مجاهدین خلق در آلبوم فراریان قرار داد.

به مناسبت سالگرد اعدام تقی شهرام روایتی آزاد از کتاب تازه منتشر شده «تقی شهرام؛ به روایت اسناد» ارائه خواهیم کرد. روایتی که مروری با دور تند بر سال‌های دهه ۵۰ است. بسیاری معتقدند در موضوع تغییر ایدئولوژی شهرام و به دنبال آن مرکزیت و سازمان، این «تغییر ایدئولوژی در زندان ساری» صورت گرفته بود. «تقی شهرام در زندان قصر (پس از دستگیری در سال ۵۰) بر اثر نشست و برخاست با سه زندانی مارکسیست و تعلیم گرفتن از آنها و تکمیل آموخته‌ها در زندان ساری از طریق کتاب‌هایی که مخفیانه و گاه به صورت علنی به دستش می‌رسید، مطالعات مارکسیستی خود را تکمیل کرد. پس از فرار به خصوص در دوران اقامت طولانی‌اش در قم، این روند را با سرعت بیشتری طی کرد تا این‌که در شهریور ۵۲ مارکسیست شد، ولی آن را اعلام نکرد و حتی در ظاهر نماز می‌خواند.» از اواخر زمستان ۵۲ برای آن‌که سیر تغییر ایدئولوژی بدنه سازمان را هم شامل شود، مسائلی در نشریه داخلی سازمان به قلم شهرام مطرح شد که مسؤولان موظف شدند با اعضای تحت مسؤولیت خود مطرح و جواب را به خود عضو واگذار کنند. مجموعه نشریات داخلی که مطالب در آنها انعکاس می‌یافت، بعدها به «جزوه‌های سبز» معروف شد.»

«مطالعه جزوه‌ها و بحث‌هایی که درباره سؤالاتی موجود در آن مطرح می‌شد به تدریج عناصر ضعیف‌النفس و متزلزل



به مناسبت  
سالگرد اعدام  
تقی شهرام  
روایتی آزاد از کتاب  
تازه منتشر شده  
«تقی شهرام؛  
به روایت اسناد»  
ارائه کرده‌ایم